یادداشت

وطن‌داری آموز از ماکیان

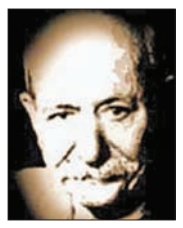

ترگل منطقیان: علی‌اکبر فرزند خان‌بابا (۱۳۳۴ – ۱۲۵۸ شمسی) برای انتشار اخبار و اطلاعات مطروحه در پشت پرده سیاست روز و آنچه شنیدنی بود اما ناگفتنی با ترفند خود را به نادانی زدن، برای عنوان مطلب آنقدر حاشیه رفت تا اصل درک شود. او استبداد را ناشی از عقاید جاهلانه عوام می‌دانست.

تحصیلات قدیمی را نزد شیخ غلامحسین بروجردی آموخت و پس از آن وارد مدرسه عالی علوم سیاسی تهران شد و مبانی علوم جدید و زبان فرانسه را در آنجا فراگرفت و ضمناً از محضر حاج‌شیخ‌هادی نجم‌آبادی بهره گرفت. در سال ۱۲۸۲ به همراه معاون‌الدوله غفاری وزیر مختار ایران در کشورهای بالکان به اروپا رفت و طی دو سال اقامت در وین ضمن تحصیل دانش‌های جدید زبان فرانسه خود را تکمیل کرد و در همان روزهای آغازین مشروطیت به ایران بازگشت و به همراهی میرزاجهانگیرخان شیرازی و حمایت مالی میرزاقاسم‌خان تبریزی روزنامه صوراسرافیل را بنا کردند. ادبیات این دوران از به کار بردن اصطلاحات عامیانه ابایی نداشت لذا دهخدا که دبیر صوراسرافیل بود با طنزی مستور، چرند و پرند و همشهری و همفکرش سیداشرف‌الدین با طنزی منظوم نسیم شمال را راه‌اندازی کردند که با اقبال همگان همراه بود و بخش شوخی‌آمیز چرند و پرند استقبال بیشتری از صوراسرافیل به همراه داشت که بعد از بمباران مجلس دهخدا به اتفاق تقی‌زاده نماینده تبریز به سفارت انگلیس پناه برد و از راه قفقاز به اروپا به صورت تبعید رهسپار می‌شود. در مدت استبداد محمد علیشاه، دهخدا مجبور بود از نام‌های دخو، خرمگس، سگ حسن دله و غلام گدا استفاده کند.

در اروپا (سوئیس) با کمک میرزا ابوالحسن‌خان پیرنیا و معاضدالسلطنه روزنامه صوراسرافیل را در شهر «ایور دون» منتشر می‌کند که پس از سه شماره تعطیل می‌شود در همین سال (۱۳۲۷ ق) روزنامه او حاوی مطالب طنز نیشدار بود و به یاد همراه شهیدش میرزاجهانگیرخان، یاد آرزو شمع مرده یاد آر، را سرود و کلاً قلمش در راه مبارزه با جهل، خرافه‌گرایی، ظلم اغنیا و مالکان، وضعیت رقت‌بار روستاییان و تهیدستان بود و اولین ابتکار بازتاب سوالات خوانندگان از روزنامه و جواب روزنامه به خوانندگان از ابتکارات «دخو» بود. در این برهه نیز مجبور بود از نام‌های دخوعلی، اسیرالجوال، برهنه خوشحال و نخود هر آش استفاده کند.

دهخدا به ترکیه می‌رود و در استانبول به انجمن ایرانیان می‌پیوندد و در شمار نویسندگان مجله سروش قلم می‌زند. این مجله و هم صوراسرافیل به وسیله روشنفکران انقلابی در تبعید اداره می‌شد. دهخدا پس از فتح تهران و اعاده مشروطه به نمایندگی مردم تهران در دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب شد حال آنکه خود ایشان در تبعید به سر می‌برد.

علی‌اکبر مترجم دو کتاب ارزشمند روح‌القوانین و انحطاط رومیان بود، لذا نمی‌توانست بی‌خبر از نظریات فلاسفه هم‌عصرش باشد و از طرفی نشریه‌اش مبشر اندیشه‌های آزادیخواهانه است که بنا به گفته مخالفان مشروطه جنبش و بیداری فقیران شهری حاصل نوشته‌های صوراسرافیل است و هدف برتر دهخدا با این نشریه یادآوری خواسته‌های از یادرفته مردم و حرکت به سوی جهان پیشرو بود تا شاید از این بیداری بتواند مشروطه‌خواهان اهل مماشات و برآمده از طبقه حاکمه را معرفی کند. این شعر را در همین دوران سروده:

هنوزم ز خردی به خاطر درست / که در لانه ماکیان برده دست
به منقارم آن سان به سختی گزید / که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان / وطن‌داری آموز از ماکیان

جنگ جهانی اول شروع می‌شود و وی مدت ۲۸ ماه در یکی از دهات‌های چهارمحال و بختیاری منزوی می‌شود. بعد از اتمام جنگ به تهران می‌آید. از آن پس از کارهای سیاسی دست شست و مشاغل مختلفی چون ریاست دفتر وزارت فرهنگ، ریاست مدرسه علوم سیاسی و ریاست تفتیش وزارت دادگستری را برعهده می‌گیرد. بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه تا پایان عمر به مطالعه و تحقیق و تالیف مشغول شد که شروع لغتنامه و دایره‌المعارف بزرگش در این زمان است (شماره مسلسل ۴۶ از صفحات ۳۸۲تا۳۹۸ نام کلیه جراید و مطبوعات و مدیران و صاحبان امتیاز آنها از آغاز پیدایش مطبوعات در ایران تا سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در ۱۶ صفحه ذکر شده است). از دیگر آثار این بزرگمرد آسمان ادب: امثال و حکم، چرند و پرند، جریده سروش، لغتنامه، دیوان شعر، تصحیح دیوان سیدحسن غزنوی، شرح حال و آثار ابوریحان بوده.

در سال ۱۳۲۰ مصدق وضعیت معیشت استاد را به مجلس گزارش می‌دهد، ولیکن دهخدا راضی نمی‌شود و می‌گوید راضی کردن یک نفر ناراضی کردن ملتی است. کاری اصولی کنید که همه راضی شوند. فقط کاری که می‌کنید برای لغتنامه‌ای که حاصل بیست و چند سال از عمر من است و یک دینار هم حق‌التالیف نگرفته‌ام، دولت نیز به فکر نبوده اگر اجازه دهید چند سطری شرح این کتاب را به روزنامه بفرستم تا شاید پس از من مسوده‌های این کتاب برای پیچیدن گل‌گاوزبان به عطاری سر کوچه فروخته نشود. (نامه به روزنامه اطلاعات، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۲۴)

دهخدا در سال ۱۳۳۴ در تهران درگذشت. پیکرش به شهرری و در ابن‌بابویه دفن می‌شود.

منابع:

۱- تاریخ جراید
۲- زندگینامه رجال و مشاهیر
۳- تاریخ اجتماعی ایران
۴- .تاریخ ادوارد براون
۵- تاریخ مشروطه

تاریخ قلم به دستان ایران

ترگل منطقیان

هر خبر برگرفته از رویدادی است، از طرفی گستردگی وقایع اتفاقیه آنچنان سریع در جریان است که نه روزنامه بلکه روزهانامه را می‌طلبد. مردم نیازمند به دانستن را قلمی باید که این خیل عظیم را راضی کند. در تنگنای بی‌سوادی، مردم تشنه دانستن شاهد اولین روزنامه خطی در رنسانس هستند اما این مولود مبارک با قرن‌ها فاصله آن هم به تقلید، سبب عدالتخانه در اینجا می‌شود. باز مردم خواهان آگاهی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ در صفحه‌های طولانی خرید جراید منتظر می‌شدند و برای سیرابی از چشمه زلال روزنامه می‌نوشیدند. حال هم در این عصر کم‌سوادی برای مردم رسالت روزنامه نفخه صوری است.

جان نباشد جز خبر در آزمون
هر که را افزون خبر جانش فزون

آشنایی ایرانیان با روزنامه در عهد صفوی و دوران شاه‌عباس اتفاق می‌افتد. رد و بدل کردن این روزنامه‌ها با تعداد بسیار کم، برای گروه اندکی از بزرگان میسر شد و در اثر روابط سیاسی، تجاری زمانه با کشورهای اروپایی توسط تجار و اشخاصی از لایه‌های بالاتر جامعه این نیاز حاصل آمد. مقارن با زمانه‌ای که در اروپا انقلاب صنعتی به وقوع پیوسته و از دوران رخوت قرون وسطی بیرون آمده و قلل صعود را فتح می‌کردند، اینان همچنان در تمنای خرافه بوده، مردم بیگانه با دانش، سرمایه و حیثیت ایران بی‌هدف در سلطه خودکامگان و نامردان هر لحظه به آغوش یکی از کشورهای اطراف پیشکش می‌شدند. افتتاح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹ میلادی سبب سهولت و گسترده شدن ارتباط غرب و ایران شد و رویداد افزایش مبادلات تجاری و بازرگانی حاصل آمد. گسترده شدن ارتباطات اروپا و ایران، سبب افزایش آگاهی و آشنایی لایه‌های مختلف جامعه شد. پایه‌گذاری مطبوعات در ایران نیز از این قاعده دور نماند و مراودات بین ایرانیان و غربی‌ها سبب تولد «مطبوعه» در این کشور شد. در این دوران بود که برخی از روشنفکران و رجال ایرانی فرصت یافتند تا به اروپا سفر کرده و شاهد زندگی دیگری در خارج از مرزها باشند، در نتیجه ایرانیان کم‌کم با نمادهای عصر انقلاب صنعتی جهان یا به عبارت دیگر «عصر جدید» آشنا شدند. ایرانیان به این باور رسیده بودند که می‌توانند در راه توسعه و پیشرفت قدم برداشته و خود را از اسارت عقب‌ماندگی و جهل برهانند. در همین راستا یکی از مهم‌ترین ابزار پیشرفت و ترقی جوامع در کنار گسترش آموزش و پرورش، رشد آگاهی مردم از اخبار و تحولات جهان شناخته شده و ورود صنعت چاپ به ایران و نشر روزنامه نیز بر اساس همین تفکر شکل گرفت. در آغاز سلسله قاجاریه و مخصوصاً سلطنت فتحعلی‌شاه در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، نه‌تنها روابط ایران با کشورهای اروپایی رو به توسعه گذاشت، بلکه علاقه‌مندی دربار قاجار به آشنایی و اقتباس علوم، فنون نظامی و اداری اروپا سبب شد امور ارتباطی جدید مورد عنایت جدی قرار گیرد. در تاریخ صنعت چاپ چنین آمده که در دوران سلطنت محمدشاه قاجار فردی به نام میرزاصالح شیرازی در تهران اولین روزنامه ایرانی را به چاپ رسانده است. این امر در ابتدا به تقلید از اروپاییان بوده و در تاریخ ۲۵ ماه محرم ۱۲۵۳ قمری (اول ماه مه ۱۸۳۷ م) انتشار یافت و روزنامه «کاغذ اخبار» نخستین روزنامه‌ای است که در ایران مورد تورق (همان ورق زدن خودمان) قرار گرفت. وی از نخستین دانش‌آموختگان ایرانی در اروپاست که اولین روزنامه را برای آگاه کردن مردم از آخرین اخبار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مملکت و کشورهای خارجی، با نام «کاغذ اخبار» منتشر کرد. این روزنامه به صورت ماهیانه منتشر می‌شد و تا سه سال یعنی تا سال ۱۲۵۶قمری در تهران انتشار می‌یافت. این روزنامه بدون نام که به صورت هفتگی و با نقل قولی دیگر ماهی یک بار در چاپخانه سلطنتی به چاپ می‌رسیده، در ابتدا نام مخصوص و مشخصی نداشته و فقط به تقلید از واژه روزنامه در زبان انگلیسی (نیوزپیپر) آن هم با ترجمه میرزاصالح «کاغذ اخبار» نامیده شده بود. میرزاصالح به همت عباس میرزای نایب‌السلطنه برای ادامه تحصیل و آشنایی با علوم جدید به انگلستان اعزام شد و در فاصله سال‌های ۱۸۱۹- ۱۸۱۵م به تحصیل در زمینه‌های علوم طبیعی، تاریخ، زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آشنایی با فنون چاپی پرداخت. بعد از بازگشت به ایران سمت مترجم رسمی دولت را دریافت و با علاقه و پویایی بسیار در امر چاپ توانست هنگام بازگشت از روسیه در سال ۱۸۲۹ میلادی تجهیزاتی را برای توسعه صنعت چاپ به همراه خود به ایران آورد و با ممارست چاپخانه را از تبریز به تهران منتقل کرد. اولین شماره در دو ورق، یک روی آن سفید، در قسمت پایین اخبار و وقایع ماه محرم‌الحرام ۱۲۵۳ ق و در قسمت بالای سرلوحه آن نشان دولتی نقش بسته است را شاهدیم و در همان قسمت قید شده محل چاپ دارالخلافه طهران. در صفحه اول اخبار ممالک شرقیه که شامل اخبار دارالخلافه طهران است و در صفحه دوم اخبار ممالک غربیه که خبرهایی از کشورهای ایتالیا، ینگه دنیا (امریکا)، انگلند، ترکیه و... است درج شده است. از اینکه نشریه تا چه تاریخی انتشار می‌یافته منبع مناسبی به دست نیامده اما می‌توان با استناد به سفرنامه‌های بازمانده از مورخان دوام آن را تا سه سال یعنی زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه متصور بود. این روزنامه در زمان خود هرگز نتوانست برای اصلاحات و سازندگی قلم را در اختیار بگیرد. هدف اصلی انتشار انعکاس وقایع دارالخلافه، وصف شکوه و جلال دستگاه و رسیدن تصمیمات ملوکانه شاه به گوش حکام محلی و زیردستان بود. همچنین از آن برای پررنگ کردن نقش معاهده ترکمنچای در به قدرت رسیدن محمدشاه (نوه فتحعلی‌شاه و فرزند عباس‌میرزا) بهره بردند، و در روند انتشار نظر مردم و بازتاب اوضاع مردم کوچک‌ترین نقشی را دربر نداشت و این سیر نزولی هرچه بیشتر «کاغذ اخبار» را وابسته به دربار و حکومت کرد. در کل تنها اهمیت روزنامه «کاغذ اخبار» در اولین بودنش در تاریخ ایران است، البته از حق نگذریم که سیر صعودی امر انتشار یکی از عوامل موثر بیداری ایرانیان و حاصل آمدن انقلاب مشروطه شد. کم‌کم قدوم مبارک صنعت نشر و چاپ به دیگر شهرهای ایران هم رسید، چنانچه در دوره ناصرالدین‌شاه ۴۲ چاپخانه در سراسر ایران فعال بوده. به رغم اینکه اولین روزنامه‌ای که به زبان فارسی در ایران چاپ شد، «کاغذ اخبار» بود اما نقطه عطف روزنامه‌نگاری ایران انتشار «وقایع اتفاقیه» است. در ۵ ربیع‌الثانی یعنی در سومین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه، به همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر و ادامه اصلاحات مورد نظر وی، اولین شماره روزنامه وقایع اتفاقیه در ایران به چاپ رسید. این روزنامه به صورت هفتگی چاپ می‌شد و تعداد صفحات آن بین دو تا ۱۲ بود؛ اما معمولاً در چهار صفحه طبع می‌شد. مدیر روزنامه وقایع اتفاقیه، حاج‌میرزا جبار تذکره‌چی و سردبیر آن ادوارد برجیس انگلیسی معروف به برجیس صاحب بود. میرزا جبار مدتی کارپرداز ایران در بغداد بود. برجیس صاحب که در زمان عباس‌میرزا به استخدام دولت ایران درآمده بود و در تبریز صاحب چاپخانه‌ای بود. پس از عباس‌میرزا در تهران به تجارت مشغول شد. امیرکبیر او را با عنوان «مترجم دیوان» برای ترجمه متون انگلیسی به وزارت خارجه دعوت کرد. برجیس صاحب مسوولیت سردبیری، جمع‌آوری و ترجمه متون جالب انگلیسی مجلات خارجی را برای روزنامه وقایع اتفاقیه عهده‌دار بود. وقایع اتفاقیه با خط خوش میرزا عبدالله نامی نوشته می‌شد. شماره اول این روزنامه بدون لوگو چاپ شد و از شماره دوم، «وقایع اتفاقیه» نامیده شد. هدف از چاپ اولین شماره این مکتوبه اینچنین آمده: «از آنجا که همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است، لهذا قرار شد که هفته‌هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره را که در دول دیگر گازت می‌نامند در دارالطباعه دولتی زده شود و به کل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافه مبارکه و... اطلاع حاصل کنند و از جمله محسنات دیگر این گازت یکی آنکه سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علیه است، دیگر اینکه اخبار کاذبه اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد بعد از این به واسطه روزنامچه موقوف خواهد شد و به این سبب لازم است کل امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه‌ها را داشته باشند.» به طور کلی مطالب روزنامه شامل اخبار دارالخلافه، تصمیمات، احکام، عزل و نصب‌ها و القاب اعطایی شاه، شکارها و دید و بازدیدهای شاهانه، گزارش حوادثی که در مملکت اتفاق افتاده مانند سیل و زلزله و... اخبار ممالک محروسه و دول خارجه بود. وقایع اتفاقیه تا شماره ۱۶ جمعه‌ها و از آن پس پنجشنبه‌ها منتشر می‌شد. ۴۷۱ شماره آن با همین نام «وقایع اتفاقیه» چاپ می‌شد، شماره ۴۷۱ بدون نام و از شماره ۴۷۲، با نام دولت علیه ایران کار خود را ادامه داد. ۴۱ شماره روزنامه در زمان صدارت امیرکبیر به زیور طبع آراسته شد ولی شماره ۴۲ حکم عزل امیرکبیر و انتصاب میرزا آقاخان نوری به صدارت را دربر داشت. وقایع اتفاقیه به قیمت ۱۰شاهی فروخته می‌شد، و اشتراک سالانه آن ۲۴ قران بود. به فرمان شاه، هر یک از دولتمردانی که درآمد ماهیانه وی به ۲۰۰ تومان می‌رسید، موظف بود ۲۴ قران را بپردازد و مشترک شود. تمام روزنامه‌های این دوره به طریقه سنگی و با خط نستعلیق، گاه داخل کادر قرار می‌گرفت و گاه بین دو ستون فاصله‌گذاری می‌شد و گاه نه. اگرچه نام «کاغذ اخبار» به عنوان اولین روزنامه ایران ثبت شده اما در پی آن روزنامه‌هایی چون وقایع اتفاقیه، عروه‌الوثقی و روزنامه دولت علیه ایران و بعدها نشریات دیگر که در استانبول و دهلی چاپ می‌شدند و همچنین روزنامه‌های زمان رضاشاه نیز بوده‌اند که هیچ کدام به صورت یومیه و رسمی ترتیب انتشار نداشتند.

تا پیش از این اما مطبوعات ایرانی بیشتر «وقایع‌نامه دولتی» بودند. روزنامه‌های انتقادی از زمانی متولد شدند که ایران و اروپا مبادلات تازه‌ای را تجربه می‌کردند. یعنی در نیمه دوم سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین‌شاه، مطبوعات منتقد بروز و ظهور پیدا کردند. «وطن» که در چنین شرایطی پا به عرصه گذاشت و در راستای شعار «ترقی، عدالت و مساوات» حرکت می‌کرد، نتوانست بیش از یک شماره دوام آورد و گویا ناصرالدین‌شاه که ادامه حیات این روزنامه را به مذاق خود خوش نمی‌دید از ادامه انتشارش ممانعت می‌کند و ۳۹ سال پس از آن روز که میرزاصالح شیرازی روزنامه «کاغذ اخبار» را به عنوان نخستین روزنامه ایرانی بنیان گذاشت، توقیف گریبانگیر مطبوعات شد. ۱۳۵ سال قبل در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۲۵۴ خورشیدی(۵ فوریه ۱۸۷۵ میلادی) اولین قرعه «توقیف» در ایران به نام روزنامه «وطن» افتاد و این روزنامه پس از انتشار تنها یک شماره از ادامه حیات بازماند. روزنامه وطن قرار بود به دو زبان منتشر شود و نام لاتین آن نیز La Patrie بود که به معنای «وطن» است. متاسفانه از این روزنامه و مدیران آن اطلاعاتی در دست نیست. تنها اطلاعاتی که می‌توان با جست‌وجو در لابه‌لای صفحات تاریخ به دست آورد باز همان سفرنامه‌ها هستند. به عنوان نمونه Cala Sirna یکی از سفرنامه‌هایی است که می‌تواند اطلاعات اندکی را درباره روزنامه وطن یادآور باشد.

قانون بی‌قانون

«ایران مملو است از نعمات و رجال خدادادی، چیزی که این همه را باطل گذاشته نبودن قانون است. مجلس به پا می‌کنند بدون قانون، حاکم تعیین می‌کنند بدون قانون، سرتیپ عزل می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون، خزانه می‌بخشیم بدون قانون، شکم پاره می‌کنیم بدون قانون.» این اولین گزارش در نخستین شماره روزنامه قانون بود. قانون در اول رجب سال ۱۳۰۷ هـق یعنی شش سال قبل از کشته شدن ناصرالدین‌شاه توسط میرزا ملکم‌خان در شهر لندن منتشر شد. اینان (عده‌ای از روشنفکران فعال و تبعیدشده) هیچ ابایی برای تاختن به فضای استبدادزده و عملکردهای حاکمیت نداشتند، ناچار دور هم جمع شده بودند تا به نحوی ادای دین کنند. تا آنجا پیش رفتند که ناصرالدین‌شاه از دولت انگلیس خواست جلوی انتشار قانون را بگیرد و ملکم‌خان را از انگلستان اخراج کند اما دولت انگلیس چون به این مطلب بی‌توجهی کرد، ناصرالدین‌شاه دستور داد جلوی ورود آن را به ایران بگیرند و توزیع‌کنندگان آن و هوادارانش را دستگیر کنند. سپس آنان را راهی زندان کنند. این‌گونه دوباره صدایی دیگر با هدف اتفاق «همبستگی»، عدالت و ترقی خاموش شد اما این پایان داستان بود.

پیدایش سانسورچی

سه سال پس از اینکه نخستین بار یک روزنامه در ایران توقیف شد، برای اولین بار قانون «سانسور» نیز وارد ایران شد. در سال ۱۲۵۷ خورشیدی، شخصی به نام کنت دو مونت فرت برای نظم دادن به امور داخلی به ایران می‌آید. این شخص فرانسوی دفترچه‌ای را که به نام «کنت» مشهور شد، منتشر کرد. در این دفترچه عملاً قوانینی مطرح شد که شامل قانون سانسور نیز می‌شد. این دفترچه بیشتر بر مبنای مطبوعات خارج از کشور تنظیم شده بود. به هر حال در این دوران مساله سانسور در اروپا نیز مطرح بود ولی این سانسور از قانون پیروی می‌کرد و نه فرمان ملوکانه و امر شاهنشاهی. در ایران اما مساله سانسور در این چارچوب قرار می‌گرفت که آیا شخص شاه یا درباریان محتوای روزنامه را می‌پسندیدند یا خیر.

در غرب بیشتر پایبندی به قانون تعیین‌کننده این بود که مطالب یک روزنامه باید سانسور شود یا نه، ولی در ایران بیشتر سلیقه‌ها مطرح بود. شاید از همین روست که مطبوعات فارسی‌زبانی که منتقد حکومت بودند، ترجیح می‌دادند در خارج از مرزها منتشر شوند. روزنامه‌های «اختر» در استانبول، «ثریا» در مصر و «حبل‌المتین» در کلکته از جمله نشریاتی بودند که در نقد و بررسی مسائل داخلی ایران و نفی خودکامگی و در حمایت از حقوق انسان‌ها، پیشرفت، عدالت و... مطالبی را منتشر می‌کردند. درک این واقعیت که چرا مطبوعات منتقد تحمل نمی‌شدند، دشوار نیست. مصادیق بسیاری در تاریخ وجود دارد. در زمان حکومت فتحعلی‌شاه، «جان ملکم» که فرستاده انگلیس بود برای مذاکره با شاه به ایران آمد. او در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» می‌نویسد: «هیچ پادشاهی در عالم نیست که به اندازه شاه ایران دارای قدرت باشد.» ملکم همچنین در کتاب خود به ماهیت خودکامه بودن حکومت نیز اشاره می‌کند و می‌گوید که تمام سرزمین و مردم ایران متعلق به شخص پادشاه هستند. قاعدتاً در چنین شرایطی مطبوعات از هر گونه پشتوانه و حقوقی بی‌بهره بودند و در نتیجه مطبوعاتی می‌توانستند ادامه حیات دهند که تحت پوشش و حمایت هیات حاکمه قرار داشتند.

صدیقه دولت‌آبادی

همراه با تاریخ، زنان بسیاری بر سرنوشت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر خود تاثیرگذار بوده‌اند اما به دلیل ثبت تاریخ مردسالار کمتر نامی از آنان بر جا مانده است. پس چاره‌ای نیست جز آنکه نخستین اطلاعات مستند موجود در هر زمینه را به عنوان آغاز تاریخ آن مقوله به شمار آوریم. یکی از زنان فعال سیاسی در دوران مشروطه صدیقه دولت‌آبادی است که از او به عنوان اولین زن روزنامه‌نگار ایرانی یاد می‌شود. دولت‌آبادی در سال ۱۲۵۸ هجری‌شمسی در خانواده‌ای مذهبی اما متجدد به دنیا آمد. پدرش حاج میرزا هادی دولت‌آبادی از روحانیون روشنفکر زمان خود بود و مادرش خاتمه‌بیگم نام داشت. برادر او یحیی دولت‌آبادی نیز از مردان آزادیخواه ایران بود که اثر مهم «حیات یحیی» از اوست. خانم دولت‌آبادی اگرچه در خانواده‌ای پرجمعیت و پس از هفت پسر به دنیا آمده بود، اما برخلاف فرهنگ رایج سنتی در خانواده‌های قشری آن روزگار، بسیار مورد توجه و محبت بود. گفته می‌شود زمانی که صدیقه شش سال داشت حاج میرزا هادی دولت‌آبادی به او می‌گوید: «حالا که پس از هفت برادر در محیطی پر از جهل و تبعیض به دنیا آمده‌ای، به تو می‌گویم اگر مانند برادرانت درس بخوانی، مانند آنها از من ارث خواهی برد وگرنه تو را از ارث محروم خواهم کرد.» وی تحصیلات ابتدایی خود را در زمینه‌های فارسی و عربی نزد شیخ محمد رفیع عطاری در تهران آغاز کرده و مراحل بعدی را توسط معلمان وقت دارالفنون فرا گرفت. او در سال ۱۲۹۶ نخستین دبستان دخترانه را به نام «مکتبخانه شرعیات» تاسیس کرد و پس از آن توانست مجوز انتشار نشریه «زبان زنان» را در اصفهان دریافت کند که در مورد اصول تعلیم و تربیت و به منظور آشنایی زنان با حقوق و جایگاه آنان منتشر می‌شد. هر چند به دلیل سنت‌های نانوشته و تعصبات یکسونگرانه در کوچه و خیابان‌های اصفهان نشریه «زبان زنان» را به آتش می‌کشیدند و عاقبت نیز دو سال پس از انتشار به علت انتشار مقاله‌ای علیه وثوق‌الدوله «زبان زنان» توقیف شد. گفته‌اند در آن زمان رئیس نظمیه به صدیقه دولت‌آبادی گفته بود: «خانم، شما صد سال زود به دنیا آمدید.» و صدیقه در پاسخ گفته بود: «آقا من صد سال دیر متولد شدم. اگر صد سال زودتر به دنیا آمده بودم، نمی‌گذاشتم زنان چنین خوار و خفیف در زنجیر شما مردها اسیر باشند.»

به دنبال تاسیس مدارس روزنامه‌ها و نشریات مختص زنان هم چاپ شد. این روزنامه‌ها علاوه بر توسعه دانش و فرهنگ در میان زنان به بیان مطالبات بحق آنان جهت مشارکت در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور می‌پرداخت. از قدیمی‌ترین روزنامه‌هایی که با مرکز قرار دادن زنان و فعالیت آنان گام در این راه نهاد، روزنامه «دانش» نام داشت که در سال ۱۳۲۸ق منتشر شد یعنی قدیمی‌ترین روزنامه زنان ۷۵ سال بعد از اولین روزنامه ایرانی یعنی کاغذ اخبار (۱۳۵۲ ق) منتشر شد. مدت چاپ این نشریه حدوداً یک سال بود و مدیریت آن بر عهده خانم دکتر کحال‌زاده بود.

محمد مسعود

از دیگر نقش‌آفرینان در این عرصه محمدمسعود معروف به مسعود دهاتی متولد ۱۲۸۴ ش در محله ابرقو قم بوده که پدرش میرزا عبدالله از آزادیخواهان صدر مشروطیت بوده است. با پایان یافتن دوره ابتدایی، ادامه تحصیلاتش را در حوزه علمیه قم به پایان می‌رساند، سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و در چاپخانه‌ای مشغول کار شد. اشتیاق و پویایی‌اش، صاحب روزنامه مرد آزاد (علی‌اکبر داور) را بر آن می‌دارد که اسباب سفر او را به اروپا فراهم کند و مسعود راهی بروکسل می‌شود. وی اولین فرد تحصیلکرده در رشته روزنامه‌نگاری است. معتقد به کار نو بود و بهترین ابزار بازتاب رخدادهای جامعه را روزنامه می‌دانست. مقالاتش همه تند و خطاب به دشمنان داخلی، قلمش خیانت‌هایی را افشا کرد که از این امر دلالان اقتصاد، سران گروه‌های اجتماعی، سیاست‌بازان، دولتمردان و... و خلاصه هیچ کس در امان نبود. سرانجامش در ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ در خیابان اکباتان تهران هنگام خروج از چاپخانه رقم خورد و به ضرب گلوله ترور شد.

پس از مدت‌ها به نقل از نویسنده کتاب سیرکمونیسم در ایران و بازجوی زندان قزل‌قلعه و باغ مهران (علی زیبایی) و مظفر بقایی در استیضاح‌اش: سروان خسرو روزبه از اعضای حزب توده در اعترافاتش قتل محمد مسعود را بر عهده می‌گیرد. به عقیده ایشان ترور یک روزنامه‌نگار ضددربار و شناخته‌شده مانند مسعود، کشور را به وضعیت دوقطبی می‌رساند و حزب توده را رادیکال‌تر و افراطی‌تر، و مسوولیت پیگیری این عمل مستقیماً دامنگیر دربار است. وی تاکید دارد که این عملیات را مستقلاً و بدون در میان گذاشتن با حزب عهده‌دار بوده.

از آثار مسعود: اشرف مخلوقات، تلاش برای معاش، گل‌هایی که در جهنم می‌روید و....

منابع در دفتر روزنامه موجود است.

گزارش

نگاهی به «ایران باستان»- ۲۹

احترام پارسیان به مقدسات دیگران

امین معصومی

یکی از مهم‌ترین جنگ‌هایی که در دوره حکومت داریوش صورت پذیرفت، جنگ معروف ایران با یونان در دشت ماراتن است که با عدم توفیق سپاه ایران همراه بود. در دوره حکمرانی داریوش مستعمرات یونانی ایران همچون برخی مستعمرات دیگر شورش‌هایی علیه حکومت مرکزی ترتیب دادند.

این شورش‌ها بسیار کوچک‌تر از آن بود که داریوش بخواهد سپاه عظیمی را به سمت آنان گسیل بدهد و با سپاه‌های محلی موفق به سرکوب شورشیان شده بود. اما مساله از زمانی رنگ جدی‌تری به خود گرفت که فردی آتنی به نام «هیپ پیاس» که جزء بزرگان آتن محسوب می‌شد از آتن فرار کرده و به دربار ایران پناهنده شد. او که سودای بازگشت قدرتمندانه به آتن را در سر می‌پروراند به داریوش علت شورش‌های مستعمرات یونانی را تحریک آتنی‌ها معرفی می‌کرد و در تلاش بود با دادن وعده دروغین حمایت هواداران فراوانی که در آتن دارد، پادشاه سرزمین پارس را برای تنبیه آتنی‌ها مصمم به لشگرکشی به سرزمین یونان بکند.

سرانجام دسایس این فرد یونانی اثر کرد و داریوش به امید حمایت مردم آتن از هیپ پیاس سپاه کوچکی (حدود ۲۰ هزار تن) را به فرماندهی «داتیس» عازم آتن کرد. پس از آگاهی مردم آتن از این لشگرکشی در ابتدا تصمیم به فرار و ترک شهر گرفتند. اما پس از تلاش فراوان برخی از بزرگان و قهرمانان شهر مردم از این تصمیم پشیمان شده و مصمم شدند از شهر خود در مقابل سپاه نامدار ایران دفاع کنند. محل درگیری دشت باریکی بود به نام ماراتن. همین امر سبب شد سپاه پارس نتواند از برتری عددی خود در برابر یونانیان نهایت بهره را ببرد. البته دلاوری سربازان یونانی هم تاثیر فراوانی بر ناکامی سپاه ایران در جنگ ماراتن داشت.

داتیس که هدف اعزام سپاه را تنها تنبیه یونانی‌ها می‌دانست، میزان خسارات واردآمده بر یونانیان را کافی فرض کرد و پس از آنکه دید از حامیان هیپ پیاس نیز خبری نیست و پیش از آنکه تعداد کشته‌های سپاه ایران افزایش پیدا کند، دستور عقب‌نشینی را صادر کرده و سپاهیان خود را بر کشتی‌ها سوار کرده و به سوی مملکت خود بازگشتند. این جنگ

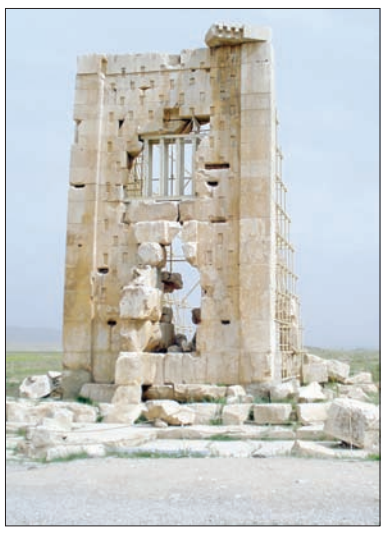

به این علت بسیار مشهور است که با عدم توفیق ایرانیان همراه بود و مورخان یونانی همواره سعی داشتند با خیال‌پردازی‌ها و داستانسرایی‌های فراوان آن را بزرگ و مهم جلوه دهند. دلیل افسانه‌سرایی‌ها هم کاملاً مشخص است چراکه تا آن زمان در سرتاسر عالم لشگرکشی ای از سوی پارسیان انجام نشده بود که با موفقیت همراه نباشد. این موضوع ابهت وصف‌ناپذیری را برای ارتش ایران به همراه آورده بود، اما یونانی‌ها توانسته بودند با این کامیابی خود ابهت ارتش سرزمین پارس را بشکنند. هرودوت در ذکر احوالات جنگ ماراتن روایتی را بیان می‌کند که نشان‌دهنده روحیه مداراجویانه ایرانیان در آن زمان است.

وی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد هنگامی که سپاهیان ایران بر کشتی‌های خود سوار شده بودند تا به ایران بازگردند شبی داتیس خوابی می‌بیند که هیچ گاه دیگران از جزییات آن باخبر نمی‌شوند، اما باعث شد تا صبح داتیس «تفتیشی در کشتی‌ها کرده هیکل مطلای آپلن (خدای یونانی) را در یکی از کشتی‌های فینیقی» بیابد. از پرس و جوهای بعدی وی متوجه شد یکی از سپاهیانش این هیکل مقدس را از معبدی ربوده و مخفیانه آن را وارد کشتی کرده است. پس از مشخص شدن حقیقت ماجرا، داتیس شخصاً سوار کشتی خود شد و از سایر سپاهیان جدا شد و به همراه هیکل مقدس به یکی از جزایر یونانی (جزیره دلس) بازگشت. او هیکل آپلن را به صورت امانت در معبد این جزیره گذاشت و تقاضا کرد آن را به محل اصلی‌اش که در شهر «تب» بود، بازگردانند. البته به قول هرودوت «این تقاضا انجام نشد و فقط ۲۰ سال بعد اهالی تب به گفته غیبگویی به دلس رفته و مجسمه خود را بردند.» این حکایت به خوبی احترامی را که ایرانیان برای اعتقادات سایر ملل داشته‌اند نشان می‌دهد. با وجود آنکه نجیب‌زادگان ایرانی به خداوند یگانه معتقد بودند، اما به خود اجازه نمی‌دادند حتی در یک لشگرکشی جنگی که وقوع این‌گونه حرمت‌شکنی‌ها امری معمول محسوب می‌شود، سپاه تحت کنترل آنان به م